

علیرضا آقامحمدی، کارگردان فیلم کوتاه «گزنه» در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

کوچک و جسور



محمد قربانی
منتقد

«گزنه» ارزان‌ترین و کوچک‌ترین اثر جشنواره فیلم کوتاه تهران بود. فیلمی که نه آن‌قدر بوده‌جگ داشت که چندتاچندتا کارگردان و نویسنده داشته باشد و نه فیلمی ارگانی بود که از امکانات عریض و طویل تبلیغاتی برخوردار باشد. گزنه به معنی واقعی یک فیلم کوتاه و کوچک، اما محترم و جسورانه است. کارگردان جوان و آینده‌دار گزنه در فیلم کوچکش جسارت به خرج داده و رها از هرگونه شمار و پیام، به سراغ تجربه‌های فرمی رفته است. او ایجاد تعلیق در روایت و فضاسازی در اجرا را در فیلمش تجربه کرده و در هر دو تا حدود زیادی موفق بوده است. علیرضا آقامحمدی همچنین از برخی عناصر ژانر در اثرش بهره برده است. این فیلم عمده عناصری را که از یک فیلم کوتاه انتظار داریم، در خود جا داده است؛ فیلمساز توانسته است در همه لحظات فیلم حال و هوایی را که می‌خواهد در اثر حاکم کند و در انتها نیز به تماشاگر ضربه بزند. نکته جالب درباره فیلم گزنه این است که باوجود کوتاه‌بودنش، نشانه‌هایی در خود دارد که بیانگر این است که فیلمساز عناصر اساسی سینما ازجمله شخصیت‌پردازی را می‌شناسد. علاوه بر روایت و فضاسازی، شخصیت‌پردازی و حتی پیش‌داستان نیز در زمان و فرصت اندک فیلم موردتوجه بوده است. جایی که در صحنه قتل، تصاویری سوپرگتئو از کودکی قاتل می‌بینیم که شخصیتش را بسط می‌دهند. گزنه نشان می‌دهد کارگردانش سینما را دوست دارد؛ خود خود سینما را. او زمان مناسبی را برای تجربه‌کردن انتخاب کرده و در حال برداشتن نخستین گام‌های فیلمسازی در مسیری درست است.

گزنه چطور ساخته شد و چه شد که سراغ چنین ایده‌ای رفتید؟

گزنه فیلم اول من است و در ژانر معمایی و جنایی ساخته شده است. گزنه، قاتلی سریالی است که دست به قتل فروشنده‌های مغازه زده و حالا نهمین قربانی خود را هم گرفته است... او کنار هر جنازه یک گیاه گزنه به جا می‌گذارد به همین دلیل او را به نام گزنه می‌شناسند. شکل‌گرفتن گزنه از اینجا شروع شد که به دنبال یک ایده با غافلگیری بودم. بعد این ایده به ذهنم زد که چطور می‌شود آن را در یک موقعیت تعریف کرد. در یک مکان که مدام در آن رفت‌وآمد است و تعداد زیادی از افراد می‌آیند و می‌روند و این‌طور شد که به یک هایپرمارکت رسیدیم و به قاتلی که قربانی‌های خود را از بین فروشنده‌های همین هایپرمارکت‌ها انتخاب کند.

چرا سراغ ژانر جنایی رفتید؟

دلیل انتخاب ژانر جنایی اول از همه علاقه شخصی خودم به این فضا بود

نگاهی به جشنواره فیلم کوتاه تهران حضور در اردوی تیم‌های پایه

مازاین وکیلی
خبرنگار

برخلاف تصور عموم مردم که جشنواره فیلم فجر را مهم‌ترین جشنواره سینمای ایران می‌دانند این جشنواره فیلم کوتاه تهران است که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. حضور در جشنواره فیلم کوتاه تهران مثل حضور در اردوی تیم‌های پایه یک باشگاه فوتبال است. وقتی بازی تیم‌های پایه یک باشگاه فوتبال را تماشا می‌کنیم علی‌رغم تمام کم‌تجربگی و خام‌دستی‌های بازیکنان فعال در این باشگاه‌ها ما از تماشای بازی‌شان لذت می‌بریم؛ چون آنها مستعد و بسیار توانمندند. این استعداد و توانمندی آن‌قدر هست که ما بی‌تجربگی و خام‌دستی آنها را فراموش کنیم و از تماشای بازی‌شان لذت ببریم. حکایت جشنواره فیلم کوتاه تهران هم همین است. در جشنواره فیلم کوتاه تهران با تعداد زیادی جوان مستعد طرفیم که با تمام وجود عاشق سینمایند و تلاش می‌کنند ایده‌های دیوانه‌وارشان را باکیه‌براستعداد کم‌یابی که دارند به تصویر بکشند. از طرف دیگر در اینجا خبری از اکران گسترده و پول زیاد نیست و همه چیز به

توانایی و خلاقیت کارگردان برمی‌گردد. پس کارگردان مجبور است کمبود بودجه را با توانایی‌هایش جبران کند و همین موضوع هم است که تماشای فیلم‌های کوتاه کارگردانان اغلب جوان حاضر در این جشنواره را جذاب می‌کند. در میان ۱۰ فیلمی که نگارنده در طول جشنواره تماشا کرد، حداقل سه فیلم بودند که کیفیت بسیار بالایی داشتند. اولین و بدون شک بهترین فیلم جشنواره «گزنه» علیرضا آقامحمدی است. این فیلم سند دست‌اولی برای اثبات این موضوع است که برای ساختن یک فیلم درخشان پنج دقیقه هم کافی است و اگر کارگردانی کارش را بلد باشد، می‌تواند در همین مدت بسیار کوتاه هم فیلم درجه‌یکی بسازد. گزنه خیلی سریع و با استفاده از ایده درخشان، صدای خارج از قاب داستان فیلمش را برای تماشاگر جا می‌اندازد و باتکیه‌بر یک فضاسازی درست، تماشاگر را شریک تعلیق و استرس جاری در فیلم می‌کند. گزنه قرار است تماشاگر را شوکه کند و در پایان چیزی را به نمایش بگذارد که او توقعش را ندارد. اگر کارگردانی آقامحمدی نبود این پایان می‌توانست تبدیل به پایانی بسیار مسخره و خنده‌دار

روایت خبرنگار «فرهیختگان» از یک دیدار متفاوت با شهید صفی‌الدین مقاومت و صداقت



عاطفه جعفری
دبیر گروه فرهنگ

خبر رسید؛ شهید شده و من از آبان ۱۴۰۳ یک سال به عقب برمی‌گردم. به روزهایی که حمله وحشیانه اسرائیل به غزه یک ماه از شروعش گذشته. تازه به بیروت رسیده بودیم. آن زمان شیخ هاشم صفی‌الدین برابم یک اسم بود مانند دیگر اسم‌هایی که از سران مقاومت می‌شنیدم. تصورم از او از همان عکس‌هایی بود که دروبین‌ها ثبت کرده بودند و حتماً فکر نمی‌کردم به‌عنوان خبرنگار فرهنگی یک روز بتوانم او را به‌عنوان مقام شاخص حزب‌الله لبنان ببینم. چه برسد به اینکه سؤالی بپرسم و جواب بشنوم. او روز اولی که به لبنان رسیدیم و برنامه‌های سفر را مرور می‌کردند که امروز اینجا را می‌بینیم و فردا فلان دیدار را داریم، دنبال راهی بودم که خودم کشف کنم و مردم را از نزدیک ببینم، مخصوصاً فلسطینی‌ها را تا بتوانم روایت متفاوتی بنویسم و از کسانی بگویم که سال‌هاست از کشور خودشان بیرون شده‌اند و شاید خاطره دوری داشته باشند از زمانی که در داخل مرزهای خودشان نفس می‌کشیدند اما به‌ناچار کوچ اجباری به کشور همسایه داشتند. همسایه‌ای که خودش هم در مبارزه با رژیم اشغالگر در جنگ اول ایستاده و بارها این رژیم را از مرز خود بیرون انداخته. در صف آخر هم درگیری‌ها فعلاً در جنوب است و به شهزهای دیگر نرسیده.

دیدارهای هیئت ایرانی ادامه دارد، یک روز عصر گفتم می‌شود، قرار است شیخ هاشم صفی‌الدین را ببینیم، آشنایی‌ام به همان اطلاعات

شود. اما با اجرای درجه یک آقامحمدی فیلم واقعاً تماشاگر را شوکه می‌کند. آیا باید به آینده کاری علیرضا آقامحمدی امیدوار باشیم؟ پاسخ این است که قطعاً. کارگردانی که آن‌قدر دقیق فضاسازی و دکوپاژ و تعلیق را بشناسد، یقیناً در آینده کارگردان بزرگی خواهد شد. اما به جز گزنه دو فیلم خوب دیگر هم داشتیم که تماشای هر کدام از آنها لطف خاص خودش را داشت. مانا پاک‌سرشت در «چولیبولی» نشان می‌دهد چگونه می‌شود از ذهن یک کودک خردسال فیلم گرفت و دنیای ذهنی بسیار پیچیده یک کودک را به بهترین شکل ممکن به تصویر کشید. رابطه پسر خردسال با گوش چولیبولی با آن نریشن‌های طننازانه و درعین‌حال غمگین از یک رابطه معمولی فراتر می‌رود و تبدیل به یک رابطه عاطفی شدید می‌شود. چولیبولی برای پسرک جایگزین تمام چیزهایی بوده که از دست‌داده و به همین خاطر است که تمام تلاشش را می‌کند تا چولیبولی را نجات دهد. پاک‌سرشت، هوشمندانه فیلم را کمدی ساخته تا از تضاد داستان فیلم با لحن آن فضایی متفاوت خلق شود که تماشاگر را درگیر کند. علاوه بر اینها چولیبولی یک شخصیت فرعی درخشان (جناب سروان



که شاید با هزینه بعضی‌شان می‌شد ده‌ها فیلم مثل فیلم شما ساخت به شما خوش گذشت؟

مطمئناً حضور اولین فیلمم در جشنواره فیلم کوتاه در این سن وسال برابم خیلی خوشایند بود و صدالبته که حالا به قوی یک صدم بعضی آثار هم بود چه این فیلم نمی‌شود. اتفاقی که امسال خیلی من را به وجد آورد استقبال کم‌نظیر مخاطبان و تماشاگران فیلم کوتاه از جشنواره امسال بود. خودم هم به تماشای آثار دیگر نشستم و بدون هیچ تعصبی به آثار نگاه کردم و مجموعاً شاهد بالاترقت سطح آثار بودم.

برنامه‌تان برای آینده چیست؟ آیا به ساختن فیلم بلند داستانی فکر می‌کنید؟

در حال حاضر در پیش‌تولید یک اثر جدیدم که آن هم در بستری با فضایی معمایی و رازآلود است و سعی در برطرف‌کردن نقص‌هایی که در اثر قبل وجود داشت، دارم. در رابطه به پرسش دوم شما باید بگویم که ساخت فیلم بلند داستانی از اهداف بلندمدتم است و برای آن تلاش می‌کنم و امیدوارم به‌زودی محقق شود.

تجزیه اولین حضورتان در جشنواره فیلم‌کوتاه بگویید. درین این‌همه فیلم

فرهیختگان

فرهنگ



پنجشنبه ۳ آبان ۱۴۰۳



شماره ۴۲۶۱



FARHIKHTEGANDAILY.COM



FARHIKHTEGANONLINE

مسن فیلم) دارد که در ذهن تماشاگر می‌ماند.

«سیزده‌سالگی» را می‌توان یک فیلم غیرایدئولوژیک دانست درباره سوز‌های به‌غایت ایدئولوژیک. محمد اسفندبازی در سیزده‌سالگی از زاویه درستی سراغ قهرمانش رفته است. پرسش اساسی در زمان ساخت فیلم درباره قهرمانانی مانند سردار قاسم سلیمانی این است که از چه زاویه‌ای به زندگی قهرمان خود نزدیک شویم که فیلممان شعاری از کار در نیاید؟ اسفندبازی به خوبی مقطعی از زندگی سردار سلیمانی را برای ساخت فیلم انتخاب کرده که تماشاگر آشنایی کمتری با آن دارد و همین موضوع دست کارگردان را برای ساخت یک فیلم غیر شعاری باز گذاشته است. در میان این ۱۰ فیلم، سیزده‌سالگی تنها فیلمی است که می‌توان با بسط و گسترش درست داستان آن را تبدیل به یک فیلم بلند درخشان کرد. البته شرط تبدیل‌شدن سیزده‌سالگی به یک فیلم بلند خوب این است که کارگردان بتواند همین لحن غیر شعاری را در طول ۹۰ یا ۱۰۰ دقیقه هم حفظ کند و اجازه ندهد سایه سنگین قهرمان بر سر فیلم سنگینی کند.

که هر جا با مردم صحبت می‌کردم، حزب‌الله را جبور دیگری دوست داشتند. برخورد مسیحی و مسلمان بعد از شنیدن کلمه حزب‌الله خیلی تفاوتی نداشت. این هماهنگی و همراهی با هم در دوست داشتن حزب‌الله از کجا می‌آید و چطور همه با آرمان مقاومت در لبنان همراه شده‌اند؟ مکتبی در جواب کرد و گفت: «می‌توانم به فارسی جواب دهم اما بگذار عربی بگویم تا کلامم بهتر منعقد شود.» بعد هم ادامه داد: «اول باید این را بگویم که در لبنان همه مردم با مقاومت نیستند و احزاب و طیف‌های مختلف سیاسی در این کشور وجود دارند، اما احتمالاًصادقانه برخورد کردن ما با مردم لبنان و کسانی که با مقاومت همراهند، باعث شده در این مسیر همراه ما باشند. ما به مردم می‌گوییم که مقاومت فقط موضوع ما نیست و برای میهن‌مان است. همین باعث شده تا مردم هم همراه‌مان باشند.»

تشکر کردم و گفتم جواب شما هم به دل نشست، چون صادقانه بود. سری تکان داد و بقیه سؤالات را شنید و با حوصله جواب می‌داد. وقتی جلسه به اتمام رسید، در حال بیرون رفتن خواستار دعای خیر شدم و زیر لب آی‌های را زمزمه کرد و بعد هم گفت سؤال شما متفاوت و هوشمندانه بود. تشکر کردم و حلاوت و شیرینی دیداری که شاید هرگز در عمرم فکر نمی‌کردم شکل بگیرد، برابم شیرین‌تر شد. از آن دیدار تقریباً یک سال گذشته و حالا خبر شهادتش رسیده، خبر شهادتش بعد از سیدحسن نصرالله حتماً برای مردم لبنان و همه کسانی که دل در گروی مقاومت دارند، سخت و سنگین است، اما شهادت شایسته قامت او بود که در عزم راسخش برای مبارزه با صهیونیست‌ها تردیدی نداشت.

ادامه از صفحه ۱۲

۱۳